

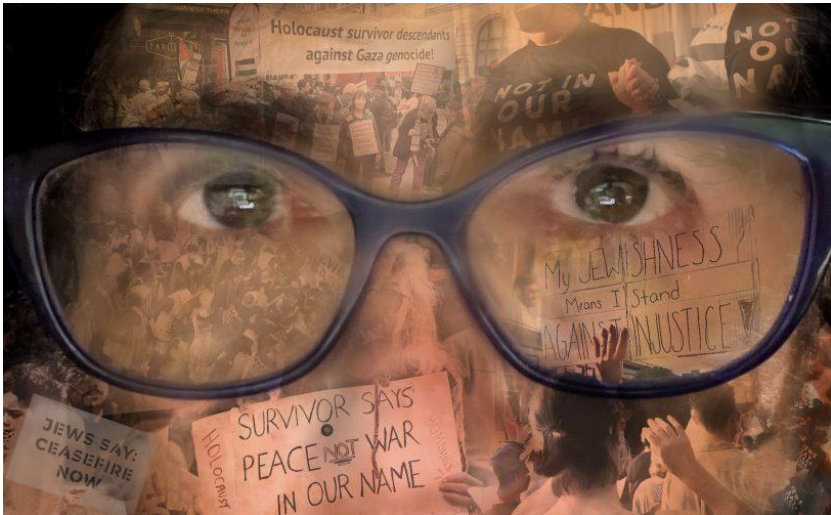
# حافظه‌ی هولوکاست و جنگ غزه

تذکره اقتصاد سیاسی

گفت‌وگو با انزو تراورسو



ترجمه‌ی امین بزرگیان



انزو تراورسو، مورخ ایتالیایی، متخصص در توتالیتاریسم و سیاست حافظه، تاریخ اندیشه را در دانشگاه کرنل ایالات متحده تدریس می‌کند. او که اکنون در پاریس اقامت دارد، نویسنده‌ی کتاب‌هایی همچون «خاستگاه‌های خشونت نازی‌ها»، «پایان مدرنیته‌ی یهودی»، «مالیخولیای چپ»، و «انقلاب: تاریخ اندیشه» است. او در این مصاحبه به تحلیل اثرات مخرب احتمالی استفاده از حافظه‌ی هولوکاست برای توجیه نسل‌کشی ارتش اسرائیل در غزه می‌پردازد.

**میدیاپارت: در کتاب «پایان مدرنیته‌ی یهودی»، شما استدلال کردید که پس از آن که یهودیان به‌عنوان مرکز اندیشه‌ی انتقادی در جهان غرب شناخته شدند، در نوعی وارونگی پارادوکسیکال، به سوی سلطه‌طلبی کشیده شدند. آیا وقایع امروز این دیدگاه را تأیید می‌کنند؟**

**انزو تراورسو:** متأسفانه، آنچه امروز رخ می‌دهد به نظر من تأییدگر روندهای زیربنایی است که من تحلیل کرده‌ام و این تأیید برایم خوشایند نیست. در آن کتاب، نشان دادم که ورود یهودیان به مدرنیته در اواخر قرن هجدهم بر پایه‌ی یک انسان‌شناسی سیاسی خاص قرار داشت. این اقلیت دیاسپورایی با مدرنیته‌ی سیاسی‌ای روبرو شد که ناسیونالیسم به آن شکل داده بود و آنان را به‌عنوان بدنی خارجی و غیر قابل‌تلفیق با ملت‌هایی که به‌عنوان جوامع قومی و سرزمینی تعریف می‌شدند، می‌دید. در آغاز قرن بیستم، در پی رهایی و درگیر شدن در سکولاریزاسیون جهان مدرن، یهودیان خود را در وضعیتی پارادوکسیکال یافتند: از یک سو به‌تدریج از مذهب فاصله می‌گرفتند و با شور و اشتیاق با ایده‌های به ارث رسیده از روشنگری درگیر می‌شدند؛ از سوی دیگر، با خصومتی مواجه بودند که محیط ضدیهودی با آنان داشت. در نتیجه، آنها به کانونی برای جهان-میهنی، جهانی‌گرایی و انترناسیونالیسم تبدیل شدند. آنها تمام جریان‌های پیشرو را پذیرفتند و اندیشه‌ی انتقادی را تجسم بخشیدند. در کتابم، «تروتسکی» که بیشتر عمر خود را در تبعید گذراند به‌عنوان چهره‌ی نمادین این یهودیت دیاسپورایی و مخالف قدرت معرفی می‌کنم.

این چشم‌انداز پس از جنگ جهانی دوم، هولوکاست و تأسیس اسرائیل تغییر کرد. البته جهان-میهنی و تفکر انتقادی ناپدید نشد؛ و همچنان از جمله ویژگی‌های یهودیت باقی ماند. اما در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، یک الگوی یهودی دیگر پدیدار شد که چهره‌ی نمادین آن «هنری کیسینجر» بود؛ یک یهودی آلمانی که به ایالات متحده تبعید شده و استراتژیست اصلی امپریالیسم آمریکایی شد.

با ظهور اسرائیل، مردمی که بنا به تعریف، جهان-میهن، دیاسپورایی و جهانی‌گرا بودند، به منبع یکی از قومی‌ترین و سرزمین‌گراترین دولت‌های ممکن تبدیل شدند؛ دولتی که از طریق جنگ‌های متعدد علیه همسایگانش ساخته شد و خود را به‌عنوان یک دولت یهودی انحصاری تعریف کرد - امری که از سال ۲۰۱۸ در قانون اساسی‌اش تثبیت شده - و قصد دارد قلمروی خود را به هزینه‌ی فلسطینیان گسترش دهد. من این را به‌عنوان یک تغییر تاریخی بزرگ می‌بینم که به دو قطب متضاد یهودیت مدرن اشاره می‌کند. جنگ در غزه تأیید می‌کند که دولت اسرائیل اکنون تحت رهبری ناسیونالیسمی متصلب، بیگانه‌هراس و نژادپرستانه قرار دارد.

از سوی دیگر، حمله‌ی حماس در ۷ اکتبر به عنوان یک عامل قوی برای بازفعال‌سازی حافظه در اسرائیل عمل کرد، تا جایی که اکنون از حافظه‌ی هولوکاست برای توجیه کشتارها در غزه استفاده می‌شود. چگونه می‌توان حافظه‌ی یهودی را به گونه‌ای حفظ کرد که از این طریق بهره‌برداری نشود؟ آیا امکان احیای یهودیت پیشین که شما از آن صحبت می‌کردید وجود دارد؟

اتفاقات کنونی خطر محو کردن چشم‌انداز فرهنگی، فکری و تاریخی ما را به شدت افزایش می‌دهد. من واکنش‌های عاطفی شدید به حادثه‌ی ۷ اکتبر را درک می‌کنم، اما این واکنش‌ها نباید مانع از تلاش ضروری برای قرار دادن این واقعه در بستر وضعیت خود و فهم عقلانی آن شود. ما امروز در موقعیتی نیستیم که بتوانیم با فاصله‌ی انتقادی لازم این وضعیت را تحلیل کنیم؛ تاریخ همواره پس از وقوع حوادث نوشته می‌شود، اما برخی امور کاملاً واضح هستند.

از یک سو، حمله‌ی حماس در ۷ اکتبر یک کشتار وحشتناک بود که هیچ چیز نمی‌تواند آن را توجیه کند. از سوی دیگر، آنچه امروز در غزه رخ می‌دهد ویژگی‌های یک نسل‌کشی را دارد که باید متوقف شود: جمعیتی ۲.۵ میلیون نفری در منطقه‌ای محبوس شده‌اند که به‌شدت بمباران می‌شود و از برق، گاز، غذا، آب و دارو محروم هستند. زیرساخت‌های این منطقه به‌طور سیستماتیک تخریب می‌شود. یک میلیون غیرنظامی مجبور به جابه‌جایی به جنوب غزه شده‌اند، جایی که همچنان زیر بمباران است. بیمارستان‌ها فلج شده‌اند و ناامیدی در سراسر این منطقه حکم فرماست.

می‌دانم که نباید به سادگی از مفهوم نسل‌کشی استفاده کرد، چرا که این مفهوم به حوزه‌ی حقوقی تعلق دارد و برای علوم اجتماعی مناسب نیست. [درست است که] این مفهوم همواره برای تخریب دشمنان یا دفاع از خاطراتی خاص مورد استفاده قرار گرفته است، اما این مفهوم وجود دارد و تنها تعریف هنجاری ما، یعنی تعریف موجود در کنوانسیون سازمان ملل ۱۹۴۸، با وضعیت کنونی غزه هم‌خوانی دارد.

در چنین زمینه‌ای، احضار هولوکاست به یک منبع دائمی سوءتفاهم تبدیل می‌شود. بهره‌برداری از حافظه‌ی هولوکاست پدیده‌ی جدیدی نیست. امروز از آن برای مشروعیت بخشیدن به جنگ در غزه استفاده می‌شود. وقتی هولوکاست مطرح می‌شود، به‌منظور معرفی یهودستیزی به‌عنوان کلید فهم واقعه‌ی ۷ اکتبر است و برای نشان دادن تعجب یا حتی خشم از موج همبستگی با فلسطینیان که به‌طور گسترده در جنوب جهانی شاهد آن بوده‌ایم.

هفتم اکتبر قطعاً یک کشتار وحشتناک بود، اما توصیف آن به‌عنوان بزرگ‌ترین قتل عام پس از هولوکاست هدفی ندارد جز ایجاد پیوستگی میان این دو. این شبیه‌سازی به یک تفسیر ساده منجر می‌شود: آنچه در هفت اکتبر رخ داد، بیانگر نفرتی ناشی از دهه‌ها خشونت سیستماتیک و نادیده گرفتن حقوق فلسطینی‌ها نبود؛ بلکه این واقعه قسمت تازه‌ای از سریال تاریخ یهودستیزی، از یهودستیزی قرون وسطی تا هولوکاست، [اما این بار] از طریق امپراتوری تزاری است. در نتیجه، حماس به‌عنوان تجسم جدیدی از یهودستیزی ابدی تلقی می‌شود. این نوع خوانش، وضعیت را غیر قابل فهم می‌سازد و این تضادها را تثبیت کرده و به مشروعیت بخشیدن به واکنش

اسرائیل کمک می‌کند. چند سال پیش، نتانیاهو حتی ادعا کرد که اگرچه هیتلر هولوکاست را ساخت، اما الهام‌بخش آن مفتی اعظم [مسلمانان] اورشلیم بوده است.

## عواقب احتمالی چنین تفسیری حول وحوش حافظه هولوکاست چه می‌تواند باشد؟ آیا خطر احیای دوباره‌ی یهودستیزی وجود ندارد؟

بله، این خطر وجود دارد. چنین تفسیری از واقعه می‌تواند پیامدهای جدی برای حافظه‌ی هولوکاست داشته باشد. نسل‌کشی‌ای که به نام یادآوری هولوکاست صورت می‌گیرد، نه تنها باعث بی‌احترامی به این حافظه می‌شود، بلکه ممکن است مشروعیت یهودستیزی را نیز تقویت کند. اگر این جنگ متوقف نشود، در نهایت هیچ‌کس نمی‌تواند بدون شک و تردید از هولوکاست صحبت کند. بسیاری ممکن است به این باور برسند که هولوکاست افسانه‌ای است که برای دفاع از منافع اسرائیل و غرب ساخته شده است. در این وضعیت است که حافظه‌ی هولوکاست که به‌عنوان نوعی «دین مدنی» برای حقوق انبای بشر، ضدنژادپرستی و دموکراسی عمل می‌کرده، به مرور زمان بی‌ارزش خواهد شد.

حافظه‌ی هولوکاست، الگوی مهمی برای شکل‌گیری حافظه‌های دیگر در مواجهه با اشکال خشونت جمعی بوده است، از دیکتاتوری‌های نظامی در آمریکای لاتین تا هولودومور در اوکراین و نسل‌کشی توتسی‌ها در رواندا. اما اگر این حافظه با ستاره‌ی داوود ارتشی که در غزه نسل‌کشی انجام می‌دهد یکی دانسته شود، پیامدهای آن ویرانگر خواهد بود. در چنین وضعیتی، تمامی معیارهای ما، هم از نظر شناختی و هم سیاسی، محو می‌شود.

در این حالت، وارد جهانی می‌شویم که در آن همه چیز هم‌ارز تلقی شده و کلمات ارزش خود را از دست می‌دهند. مجموعه‌ای از معیارهای مرجع که وجدان اخلاقی و سیاسی ما را تشکیل می‌دهند – مانند تمایز میان درست و نادرست، دفاع و حمله، ستمگر و ستمدیده، عامل خشونت و قربانی – به‌شدت آسیب خواهد دید. حتی مفهوم دموکراسی که تنها شامل قوانین و نهادها نیست بلکه پدیداری فرهنگی، تاریخی و

مجموعه‌ای از تجربیات است، تضعیف می‌شود. در نتیجه، یهودستیزی که در طول تاریخ رو به کاهش بوده، شاهد اوج‌گیری جدیدی خواهد بود.

درباره‌ی واکنش‌های دولت‌های غربی [باید گفت] در ایالات متحده، فضای کنونی بیشتر یادآور جنگ ویتنام است تا هولوکاست، زیرا آمریکا مستقیماً در جنگ غزه دخیل است. در این مورد، تنها نمی‌توان غرب را به همدستی با جنایت از طریق بی‌عملی آن‌گونه که در زمان کشتار یهودیان یا نسل‌کشی توتسی‌ها در رواندا شاهد بودیم، متهم کرد؛ امروز وضعیت فرق کرده است: نسل‌کشی در غزه با چراغ سبز قدرتهای غربی و حمایت آشکار آنها انجام می‌شود، و همه‌ی رهبران این کشورها به تل‌آویو سفر کرده‌اند تا حمایت خود را از اسرائیل نشان دهند.

آمریکا دو ناو هواپیمابر در دریای مدیترانه‌ی شرقی مستقر کرده تا به ارتش اسرائیل اطمینان ببخشد. همه تکرار می‌کنند که اسرائیل حق دفاع از خود را مطابق با قوانین بین‌المللی دارد — در حالی که اسرائیل دهه‌هاست که این قوانین را نقض می‌کند و در غزه به‌وضوح به این قوانین پایبند نیست. اسرائیل با پشتیبانی نظامی و مالی ایالات متحده فعالیت می‌کند. مانند دوران جنگ ویتنام، مردم در آمریکا تظاهرات می‌کنند زیرا می‌دانند که ایالات متحده توانایی متوقف کردن این جنگ را دارد. مقیاس اعتراضات در آمریکا همچنین به آگاهی روزافزون نسبت به نابرابری و تبعیض نژادی، به‌ویژه پس از جنبش «جان سیاهان مهم است»، مرتبط است.

در فرانسه، با وجود ممنوعیت برخی تظاهرات، مخالفت با جنگ همچنان گسترده است. در حالی که انتظار می‌رفت فرانسه موضع مستقل‌تر و باوقارتری اتخاذ کند، مانند موضع ژاک شیراک در جنگ عراق در سال ۲۰۰۳، اما بسیاری از مردم از عملکرد فعلی دولت ناامید شده‌اند.

در فرانسه، تقریباً همه‌ی نیروهای سیاسی جبهه‌ی «فرانسه‌ی نافرمان» (**La France Insoumise**) را به یهودستیزی متهم کرده‌اند. صدای این حزب پس از آنکه از توصیف حماس به عنوان یک سازمان تروریستی

**خودداری کرد، به حاشیه رانده شده است. شما این مکانیسم را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

این فضایی مه‌آلود است، یک عملیات رسانه‌ای. بسیار تأسف آور است که از این تراژدی برای تصفیه حساب‌های سیاسی استفاده می‌شود. می‌توان یکی از مواضع نمایندگان جبهه‌ی فرانسه‌ی نافرمان را مورد انتقاد قرار داد، که تنها نیروی سیاسی حاضر در مجلس ملی (Assemblée nationale) است که به‌وضوح با این جنگ مخالف است، اما متهم کردن آنها به یهودستیزی کاملاً مضحک است. اتهام یهودستیزی علیه حزب «فرانسه‌ی نافرمان» بخشی از یک تلاش گسترده‌تر سیاسی برای بی‌اعتبار کردن مخالفت این حزب با جنگ غزه به نظر می‌رسد. رسانه‌ها و مخالفان سیاسی از تراژدی هفت اکتبر استفاده می‌کنند تا تصفیه حساب‌های سیاسی انجام دهند. شما می‌توانید با مواضع مختلف نمایندگان این حزب، که تنها نیروی سیاسی حاضر در مجلس ملی است که به‌طور صریح با این جنگ مخالفت کرده، موافق یا مخالف باشید، اما متهم کردن آن‌ها به یهودستیزی کاملاً مضحک است.

با این حال، وقتی صحبت از تروریسم می‌شود، چند نکته‌ی ساده و روشن وجود دارد. نخست، دورویی شگفت‌آوری است که از سوی کشورهای غربی دیده می‌شود: از مذاکره با حماس خودداری می‌کنند، زیرا آن را یک سازمان تروریستی می‌دانند، اما در عین حال خواستار آزادی گروگان‌ها هستند. اگر نه با حماس، با چه کسی در حال مذاکره برای آزادی گروگان‌ها هستند؟

از سوی دیگر، حماس در هفتم اکتبر ۱۴۰۰ نفر را کشت که بیش از هزار نفر از آن‌ها غیرنظامی بودند. این یک کشتار برنامه‌ریزی شده در مقابل غیرنظامیان بود، بنابراین به‌وضوح یک اقدام تروریستی به شمار می‌آید. اما صرفاً توصیف حماس به‌عنوان یک سازمان تروریستی مشکل را حل نمی‌کند، زیرا حماس را نمی‌توان تنها به فعالیت‌های تروریستی‌اش تقلیل داد. «تروریسم» حماس قابل مقایسه با تروریسم سازمان آزادی‌بخش فلسطین قبل از توافقات اسلو، گروه ایرگون قبل از تأسیس دولت اسرائیل، و جبهه آزادی‌بخش ملی در جنگ الجزایر است. توسل به روش‌هایی که ممکن

است به‌عنوان عملی تروریستی توصیف شوند، با اهداف سیاسی یک جنبش ملی آزادی‌بخش ناسازگار نیست.

به لحاظ تاریخی، تروریسم و جنگ‌های نامتقارن سلاح افراد فقیر بوده است. حماس به‌خوبی با تعریف کلاسیک «چریک» مطابقت دارد: مبارزان نامنظم با انگیزه‌ی ایدئولوژیک قوی که در میان جمعیتی مستقر هستند که از آن‌ها حمایت می‌کنند. حماس گروگان می‌گیرد؛ ارتش اسرائیل زندانی می‌کند و در طول عملیات نظامی خود، تلفات جانبی به‌بار می‌آورد. تروریسم حماس فقط بازتابی از تروریسم دولتی اسرائیل است. حماس می‌خواهد اسرائیل را نابود کند، اما ابزار انجام این کار را ندارد؛ اسرائیل می‌خواهد حماس را نابود کند، پس از آن که سال‌ها آن را در برابر سازمان آزادی‌بخش فلسطین تقویت کرد، ولی حالا در حال نابود کردن کل غزه است. در حالی که تروریسم همواره پدیده‌ای غیرقابل قبول است، تروریسم ستمگر بسیار بدتر از تروریسم ستم‌دیده است.

امروز فلسطینی‌ها حماس را به‌عنوان نیروی مسلحی که در برابر اشغالگری مقاومت می‌کند، می‌شناسند. این به ما مربوط نیست که بر اساس همدلی‌ها یا جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک خود تعیین کنیم که چه کسی بخشی از مقاومت فلسطین است. من هیچ همدلی با حماس ندارم، اما این حقیقت انکارناپذیر است که حماس بخشی از مقاومت فلسطین است. تنها با پذیرش این واقعیت است که می‌توان به یک راه‌حل احتمالی دست یافت.

**پیش از هفت اکتبر، شما گفته بودید که چپ بدون نقد صهیونیسم، چپ اصیلی نیست. منظورتان از این گفته چیست؟**

اگر بخواهید تاریخ صهیونیسم را بررسی کنید، باید به ناهمگونی و تنوع جریان‌های آن توجه کنید، زیرا صهیونیسم به **تئودور هرتسل** و صهیونیسم سیاسی محدود نمی‌شود. برای مثال، در اروپای مرکزی، صهیونیسم فرهنگی به دنبال ایجاد یک دولت نبود، بلکه هدف آن ایجاد یک خانه‌ی ملی برای یهودیانی بود که با اعراب فلسطین در یک بستر فراملّیتی همزیستی می‌کردند. برخی دیگر نیز خواهان ایجاد یک دولت دو



ملیتی بودند. صهیونیسم موضع **یهودا مگنس**، بنیان‌گذار دانشگاه عبری اورشلیم و پیش از آن، **گرشوم شولم** و دیگران بود. همچنین صهیونیسم مارکسیستی به نمایندگی **بر بوروخوف** و صهیونیسم فاشیستی که موسولینی را تحسین می‌کرد نیز وجود داشت.

با این حال، صهیونیسمی که در اسرائیل غالب شد و به ستون فقرات دولت تبدیل شد، صهیونیسم سیاسی بود. از بدو تأسیس، این دولتی که خود را صهیونیستی می‌نامد، در تمامی دولت‌هایش سیاست توسعه‌ی سرزمینی و استعمار را به ضرر فلسطینیان، که یا اخراج شده‌اند یا از هم جدا افتاده‌اند، دنبال کرده است. من معتقدم که یک چپ واقعی باید با این سیاست مخالفت کند. این همان چیزی است که من از ضدصهیونیسم منظور دارم.

بسیاری از یهودیان ضدصهیونیست هستند. این به‌هیچ‌وجه به یهودستیزی، نابودی دولت اسرائیل یا اخراج یهودیان از فلسطین ربطی ندارد. یک ملت اسرائیلی وجود دارد که بسیار زنده و پویا است و حق حیات دارد، اما من معتقدم که این ملت با نهاد سیاسی که امروز نماینده‌اش است، آینده‌ای ندارد. در دنیای جهانی‌شده‌ی قرن بیست‌ویکم، دولتی که بر اساس انحصار قومی و مذهبی تأسیس شده باشد، در فلسطین یا هر جای دیگری، یک انحراف است. علاوه بر این، ادعاهایی مبنی بر این که ضدصهیونیسم نوعی یهودستیزی است و این که حماس می‌خواهد اسرائیل را نابود کند، نه زمانی مطرح می‌شود که موجودیت اسرائیل در خطر باشد، بلکه زمانی مطرح می‌شود که اسرائیل در حال نابودی فلسطینیان است.

[پیوند با متن اصلی:](https://www.mediapart.fr/journal/international/051123/enzo-traverso-la-guerre-gaza-brouille-la-memoire-de-l-holocauste)

<https://www.mediapart.fr/journal/international/051123/enzo-traverso-la-guerre-gaza-brouille-la-memoire-de-l-holocauste>